

رؤیا بهشتی از فعالیت‌های عام‌المنفعه خودو دوستانش می‌گوید

از دو سبد کتاب تا کتابخانه هزار و ۵۰۰ جلدی



عباسعلی سپاهی یونسی |

رؤیا بهشتی از اعضای اصلی گروه خشت‌های مهربانی، معلم جوانی است که سرش درد می‌کند برای کارهای عام‌المنفعه؛ به‌خصوص کارهای تأثیرگذاری که می‌تواند سرنوشت کودکان را تغییر دهد. برای تغییر سرنوشت کودکان چه چیزی بهتر از راه‌اندازی کتابخانه و آموزش مهارت‌های زندگی به کودکان؟ نیم روزی با او بودم تا بیشتر از فعالیت‌های گروه خشت‌های مهربانی و کتابخانه آن‌ها در روستای شُترک بدانم و چه نیم روز خوبی بود.

وجود آدم‌هایی مثل رؤیا بهشتی و دوستان او در گروه خشت‌های مهربانی، تلنگری است برای ما آدم‌ها تا فکر کنیم ما چه سهمی برای زیبا تر شدن این جهان داریم.

از یچگی دوست داشتم کتابخانه داشته باشم

سال ۱۳۶۸ در مشهد متولد شدم. بچه که بودم مادرم معمولاً برایم کتاب هدیه می‌خرد. من هم خیلی خوشحال می‌شدم چون کتاب‌ها را دوست داشتم. بعضی از آن کتاب‌ها را خیلی خیلی دوست داشتم مثلاً «شنگول و منگول و حبه انگور»؛ کتاب بعدی که هنوز در ذهنم مانده «خاله عروسک من» بود. اتفاقاً امسال که به نمایشگاه کتاب تهران رفته بودم دوباره کتاب خاله عروسک من نوشته شهرام شفیعی را دیدم و به یاد سال‌های مدرسه، آن را خریدم. یکی از رؤیاهای کودکی من این بود جایی باشم که پر از کتاب باشد. هر چند حتی نمی‌دانستم به جایی که پر از کتاب است کتابخانه می‌گویند. دوره راهنمایی که بزرگ‌تر شده بودم مدتی مسئول کتابخانه مدرسه بودم اما چون کتاب‌های خوبی در کتابخانه نداشتیم بچه‌ها از کتابخانه استقبال نمی‌کردند، برای همین کار من شده بود ننشستن در کتابخانه. آن زمان حتی این را هم نمی‌دانستم که می‌توانم به کتابخانه، کتاب‌هایی را اضافه کنم چون فکر می‌کردم کتابخانه یعنی همان کتاب‌هایی که در قفسه‌ها چیده شده‌اند و نباید به آن‌ها چیزی اضافه کرد. البته کسی هم چیزی درباره کتابخانه به ما آموزش نمی‌داد. خلاصه اینکه کتابخانه داشتن رؤیایی بود که از همان روزهای کودکی داشتم.



بسته‌های مواد غذایی شب‌قدر

جرعه آشنایی من و گروه با کوره‌ها و بچه‌ها همان جا خورد. اما آنجا متوجه شدیم نیازهای ضروری این خانواده‌ها و چیزی که می‌تواند زندگی آن‌ها را تغییر دهد فقط مواد غذایی نیست. کارهای دیگری هم پیش از راه‌اندازی کتابخانه در روستا انجام دادیم، مثل توزیع صبحانه گرم در ۶ مدرسه حاشیه شهر اما دیدم همه این کارها مقطعی است و باید یک کار مهم‌تر و اساسی‌تر و تأثیرگذار در سرنوشت بچه‌ها را شروع کنیم.

از مسجد تا خانه آقای امانی

چون فعالیت کوره‌ها فصلی است، از همان ابتدای ماجرا فکر کردیم چه کنیم تا فعالیت‌های ما به دو فصل بهار و تابستان خلاصه نشود و برنامه‌های در نظر

گرفته برای کودکان و نوجوانان ناتمام نماند. با پرس‌وجویی که از بچه‌ها در کوره‌پزخانه کرده بودیم متوجه شدیم تعدادی از آن‌ها در روستای شُترک زندگی می‌کنند. با خودمان فکر کردیم بهتر است در روستای شُترک که محروم از کتابخانه است کتابخانه راه‌اندازی کنیم و این کتابخانه پایگاهی برای فعالیت‌های فرهنگی ما باشد.

ناگفته نماند راه‌اندازی چهار کتابخانه در مدارس حاشیه شهر هم از دیگر فعالیت‌های ما بود، اما مجاری کتابخانه مشترک متفاوت از این کارها بود.

برای پرس‌وجو که به روستا آمدم مسجدی را به ما معرفی کردند. دو سبد کتاب داشتیم که آن‌ها را با خودمان می‌بردیم به مسجد و می‌آوردیم. بعد از مسجد به حسینییه صاحب‌الزمان (عج) رفتم که هم بسج در آن فعالیت داشت، هم به نوعی مهدکودک محسوب می‌شد و هم فعالیت‌های دیگر اجتماعی در آنجا در جریان بود.

ما از سال ۹۶ تا ۱۴۰۰ فعالیت‌هایمان را در حسینییه دنبال کردیم. استقبال بچه‌ها از کار بسیار خوب بود و خلاصه از وضعیت راضی بودیم. تعداد بچه‌هایی که از فعالیت‌ها استفاده می‌کردند به ۱۰۰ نفر رسیده بود و مکان انتخاب شده جوابگوی برنامه‌های مختلف ما نبود.

فعالیت‌های ما به جای خوبی رسیده بود و از طرفی شورای روستا هم از آن خوشحال بودند و حمایت می‌کردند؛ برای همین با آن‌ها مشورت کردیم تا مکان مناسب‌تری پیدا کنیم.

خانه‌ای که برای کتابخانه انتخاب شد یکی از قدیمی‌ترین خانه‌های روستاست.

وقتی برای صحبت‌های اولیه با صاحب خانه رفتیم، آقای امانی صاحبخانه گفت پدرم همیشه در این خانه روضه برگزار می‌کرد و آرزویش این بود پس از رفتن او هم در این خانه باز باشد که با راه‌اندازی کتابخانه این اتفاق خوب افتاد.

هزینه اجاره ماهانه این خانه یک میلیون تومان است که مبلغ بسیار ناچیزی است چون صاحبخانه می‌خواست به توصیه پدر مرحومش عمل کند و گرنه ما باید مبلغ بسیار زیادی برای اجاره هزینه می‌کردیم. کتابخانه شترک ۶ اسفند ۱۳۹۶ افتتاح شد.

کار کردن با بچه‌ها را دوست داشتم

سال ۱۳۹۳ وارد یکی از مؤسسات فرهنگی مرتبط با کنکور شدم. رشته دانشگاهی من فنی بود اما وقتی وارد مؤسسه شدم دوست داشتم پشتیبان دانش‌آموزان انسانی شوم اما در مؤسسه گفتند باید با دانش‌آموزان ابتدایی کار کنم. خلاصه شروع به کار کردم و شدم پشتیبان دانش‌آموزان تا ششم ابتدایی. هنگام کار فهمیدم چقدر کار کردن با بچه‌ها خوب است. مؤسسه هم از ارتباط خوب من با بچه‌ها خوشحال بود. کارم زیاد بود، خسته می‌شدم اما به دلیل اینکه با بچه‌ها کار می‌کردم انرژی خوبی می‌گرفتم. آن تجربه کاری به من نشان داد کار با بچه‌ها تا چه اندازه برایم مناسب است و به روحیه من می‌خورد. این را در ۲۲ یا ۲۳ سالگی متوجه شدم، یعنی وقتی داشتم مدرک آی‌تی می‌گرفتم، مدتی که گذشت به من گفتند چون مسئول انفورماتیک مؤسسه رفته من باید جای ایشان را پر کنم. من هم در جواب گفتم کار کردن با بچه‌ها را دوست دارم نه کار دیگری را اما بالاخره مجبور شدم آن کار را قبول کنم. چند سال که کار کردم دیدم دیگر کشش این کار را ندارم. به این نتیجه رسیدم که روحیات مناسب این کار نیست و باید قیدش را بزنم. خلاصه پس از هفت سال کار در مؤسسه تصمیم گرفتم از این کار بیرون بیایم.

معلمی عشق من است

وقتی خواستم از کارم بیرون بیایم چون مدیر مؤسسه از علاقه زیادم به بچه‌ها خبر داشت خواست برای تدریس به یکی از مدرسه‌های مرتبط با مؤسسه بروم. من هم پذیرفتم و سر از مدرسه درآوردم. رفتن به مدرسه را از جهتی دوست داشتم که می‌توانستم با بچه‌ها ارتباط داشته باشم، هر چند آزمون محور بودن مدارس را اصلاً دوست ندارم.

پیش از ورود به مدرسه به این فکر افتادم باید رشته‌ام را عوض کنم. آن زمان با خودم فکر کردم سراغ رشته‌هایی بروم که بتوانم با بچه‌ها ارتباط بیشتری داشته باشم. دیدم رشته مشاوره و علوم تربیتی و روان‌شناسی رشته‌هایی هستند که می‌توانم از طریق آن‌ها با بچه‌ها ارتباط بهتری داشته باشم.

بهمن ۹۸ بود که دوباره دانشگاه قبول شدم و شدم دانشجوی رشته مشاوره. هرچند رشته روان‌شناسی را دوست داشتم اما ظرفیت آن رشته تکمیل شده بود. در حال حاضر معلم یکی از مدارس غیرانتفاعی در مشهد هستم.

در مدرسه درسی که به بچه‌ها می‌دهم مهارت‌های زندگی است. سعی می‌کنم مهارت‌های زندگی را با کتاب‌خوانی و به شکل غیرمستقیم با بچه‌ها کار کنم تا تأثیر بیشتری بر بچه‌ها داشته باشد. بخشی از تدریس بنده هم شامل کار و فناوری و تفکر و پژوهش و همچنین برنامه‌نویسی برای بچه‌ها می‌شود.



هزار و ۵۰۰ جلد کتاب

اسم گروهمان را گذاشتیم این گروه «سفیر رشد خشت‌های مهربانی». خشت‌ها برمی‌گردد به کوره‌ها که استارت کار ما آنجا زده شد، همان جایی که با بچه‌ها آشنا شدیم و مهربانی هم همان مهربانی بچه‌هاست که به ما رسیده است.

پس از مدتی فعالیت فکر کردیم باید برای کتابخانه کتابداری از روستا انتخاب کنیم تا فعالیت ما به یک روز خلاصه نشود. در کنار این فکر، دنبال این هدف هم بودیم که هرچند با مبلغی کم برای یکی از خانم‌های روستا شغلی ایجاد شود که همان کتابداری است. در حال حاضر با آموزش‌هایی که به کتابدارمان داده‌ایم کتابخانه هر روز فعال است و بچه‌ها با سنین مختلف می‌توانند از کتابخانه استفاده کنند. اکنون حدود ۴۰۰ عضو کتابخانه داریم. تعداد کتاب‌هایی که داریم هم به هزار و ۵۰۰ جلد می‌رسد. نکته جالب اینکه بخش عمده این کتاب‌ها اهدایی افراد خَیر و یا نهادهایی مانند ارشاد اسلامی، سازمان فرهنگی شهرداری مشهد و جهاد دانشگاهی است. غیر از امانت دادن کتاب، کلاس‌هایی را برای بچه‌ها برگزار می‌کنیم که خواست خود آن‌هاست، مثل کلاس نقاشی؛ البته چون ابزار نقاشی گران است همین ابتدا حدود یک میلیون تومان لوازم نقاشی برای بچه‌ها خریدیم و مربی هم یکی از خانم‌های روستاست که هم نقاش خوبی است و هم علاقه فراوانی به کار با بچه‌ها دارد. کلاس بعدی آموزش زبان است، چون این روستا فقط دو مدرسه دارد و از امکاناتی همچون پارک یا فرهنگسرا هم محروم است تقاضا برای کلاس زبان هم بالاست و خوشبختانه در حال حاضر حدود ۱۰۰ نفر از کلاس زبان استفاده می‌کنند. کلاس خط تحریری، کلاس سوادآموزی برای بازماندگان از تحصیل و کلاس مشاوره والدین هم داریم.

در همه این فعالیت‌ها نکته مهم برای ما این است این کتابخانه یک مکان و پناه امن برای بچه‌ها باشد و بچه‌ها در بزرگسالی با ذوق و شوق از این کتابخانه بگویند. پنجشنبه‌ها روز تعطیل من نیست اما جوری برنامه‌ریزی کرده‌ام که پنجشنبه بتوانم به کتابخانه بیایم. این آمدن جزو چارچوب زندگی من شده و برای خودم تعهدی در مقابل بچه‌ها قائل شده‌ام. جدا از حال خوبی که از روزهای پنجشنبه و دیدار با بچه‌ها می‌گیرم، وقتی می‌بینم آن‌ها هم منتظر من هستند تا ببایم و با همدیگر یک کتاب بخوانیم، این خیلی برایم مهم است.

گرمای تابستان و سرمای زمستان برای من مهم نیست، مهم بچه‌ها هستند.

نتیجه یک

اتفاق خوب

اکنون حدود ۴۰۰

عضو کتابخانه

داریم. تعداد

کتاب‌هایی که داریم

هم به هزار و ۵۰۰

جلد می‌رسد. نکته

جالب اینکه بخش

عمده این کتاب‌ها

اهدایی افراد خَیر

و یا نهادهاست.

غیر از امانت دادن

کتاب، کلاس‌هایی را

برای بچه‌ها برگزار

می‌کنیم.



درحاشیه

۱۹ هندوانه

سرنوشت‌ساز

پس از برنامه شب‌های

قدر، چند نفر از

دوستانم دوباره به

محل کوره‌ها برگشته

بودند. آن‌ها برای اینکه

بتوانند با خانواده‌ها

ارتباط بهتری بگیرند،

با خودشان ۱۹ هندوانه

برده بودند. آقای نادری،

خانم منافی و... در آن

برنامه حضور داشتند.

از آن دیدار، هندوانه‌ها

و محبت دوستانم پل

ارتباطی گروه ما با اهالی

شد. بچه‌ها از آن روز به

بعده به من و دوستانم

به چشم عموها و

خاله‌ها نگاه کردند

نه یک فرد غریبه. ماه

اولی که این حرکتی

شکل جدی‌تری شکل

گرفته بود چون باید از

صبح تا شب سرکار

می‌بودم در آن حضور

نداشتم و اولین روزی که

دوباره با دوستانم همراه

شدم ولادت حضرت

معصومه(س) و روز

دختر در مرداد ۱۳۹۵

بود. آن روز نه تنها برای

دخترها که برای پسرها

هم هدیه‌هایی بردیم.

از همان برنامه، من هم

مربی ثابت بچه‌ها شدم

چون برای آن‌ها کلاس راه

انداخته بودیم، از جمله

کلاس سوادآموزی.